

# در آغاز تا کنون و پیرایه‌های آن

از آغاز تا کنون

حسین فرخی

نمایشنامه: مرگ در پاییز (سه نمایشنامه)

نویسنده: اکبر رادی

تاریخ نگارش: محاق آذر ۱۳۴۴

مسافران مرداد ۱۳۴۵،

مرگ در پاییز شهریور ۱۳۴۵

چاپ اول: ۱۳۴۹

چاپ دوم: ۱۳۵۷

ناشر: کتاب زمان

تعداد صفحات: ۱۲۰

قیمت: ۱۴۰ ریال

محاق

افراد: گل خانم، ملوک، مشدی

خلاصه نمایشنامه:

«ملوک»، دختر «مشدی» و «گل خانم»، با شوهرش درگیر شده و به خانه پدرش آمده است. پسر خانواده «کاس آقا» نیز برای کار کردن به رودبار رفته است. این دو مشکل خلق و خوی مشدی را تنگ کرده. ملوک از دست شوهرش «میرزا جان» گله دارد، او معتقد است که شوهرش با دختر هرزه «نقره» ارتباط دارد. مشدی به تازگی اسبی از نقره خریده است و اسب حالا مریض شده. ملوک و گل خانم با مشدی در مورد مسئله میرزاجان صحبت می‌کنند و مشدی ملوک را مقصر می‌داند که نمی‌تواند شوهرش را نگاه دارد و تکلیف می‌کند که ملوک هر طور شده باید فردا صبح راهی خانه‌اش شود.

مسافران

افراد: میرزاجان، ابی، نقره، مشدی، عطا

خلاصه نمایشنامه:

«میرزاجان» و «شقی» در قهوه‌خانه مشغول بازی تخته نرد هستند، «ابی» صاحب قهوه‌خانه با سطل آب وارد می‌شود و بساط چای را علم می‌کند تا به مشتری‌ها برسد. شقی تخته را می‌بازد و هفتاد تومان به میرزاجان می‌دهد و بعد هم شروع می‌کند به نقره و ارتباط میرزاجان با دختر نقره بدگفتن، او از اینکه دختر نقره تحویلش نمی‌گیرد ناراحت است و سرانجام نیز از عصبانیت می‌رود بالا خانه تا بخوابد. در همین حال مشدی وارد قهوه‌خانه می‌شود، میرزا جان ابتدا به او روی خوش نشان نمی‌دهد. مشدی مختصر وسیله‌ای همراه دارد و قصد دارد شبانه به صومعه‌سرا برای دیدن پسرش برود. برف و پوزان شدید وجود دارد، «عطا» وارد قهوه‌خانه می‌شود. همه به نوعی سعی دارند از رفتن مشدی جلوگیری کنند، اما مشدی می‌رود و پس از او میرزاجان خلیغم سفارشهای نقره که از او دعوت می‌کند، به خانه خود می‌رود. نقره نیز از رفتن به خانه پشیمان شده و در قهوه‌خانه می‌ماند.

مرگ در پاییز

افراد: میرزاجان، ملوک، گل خانم، ابی، آقاچان، مشدی

خلاصه نمایشنامه:

«مشدی» سخت بیمار است، «میرزا»، «ملوک» و «گل خانم» هر کدام در گوشه‌ای چمباتمه زده‌اند. آنها نگران مشدی هستند که بیمار و رنجور گوشه اتاق افتاده و هر کدام به دنبال راه چاره‌ای هستند. جربو بحثهای ملوک، گل خانم و میرزا آقا شدت پیدا می‌کند و گل خانم علت ناراحتی مشدی را در دسرهای میرزا آقا و برخورد های او می‌داند. میرزا آقا پیشنهاد می‌دهد که مشدی را به صومعه‌سرا بفرستند، اما دیگران نمی‌پذیرند. میرزاجان «ابی» را دنبال «آقاچان» که کارش مداوای اسبهاست می‌فرستد، ابی آقاچان را کول کرده و وارد می‌شود، آقاچان مشدی را مختصر معاینه‌ای کرده و بعد هم می‌رود. مشدی به ایوان می‌آید، هوا سرد است اما او در مقابل سماجت دیگران، اصرار دارد در ایوان بماند. مشدی در لحظات پایان زندگی‌اش، کاس آقا را می‌بیند که در رویا به سمت او می‌آید و سرانجام می‌میرد.

مجموعه «مرگ در پاییز» یک تریلوژی است. سه نمایشنامه پیوسته که در عین حال هر کدام به تنهایی قابل اجرا هستند. در این مجموعه، باز هم با آدمهای روستاهای شمال، قهرمانان اکثر نمایشنامه‌های رادی و روبرو هستیم. آدمهای متوسطی که در این متن ظاهراً دشمنهای خاصی مثل خان و ارباب در مقابل خود ندارند. مرگ در پاییز یک رویداد داخلی و خانوادگی است. یک اتفاق درونی در میان آدمهایی که همه از یک طبقه‌اند، گل خانم و ملوک، زنهای زجرکشیده روستایی، آدمهایی که در هر شرایطی پایدار و استوار می‌مانند، زندگی را با تمام پستی و بلندی‌هایش تحمل می‌کنند و می‌سازند. گل خانم تمام عمرش را صرف مشدی کرده است و او را عاشقانه دوست دارد و حالا بعد از مرگ مشدی می‌ماند که چگونه بی او ادامه دهد. ملوک زن ساده‌ای است، زنی که سعی دارد فشارهای زندگی را تحمل کند و با کج رفتاریهای میرزاجان بسازد. ارتباط نامشروع میرزاجان با دختر نقره، زیربنای اختلافات ملوک و میرزاجان است. آدمهای دیگر نمایشنامه، میرزاجان، شقی، ابی، نقره و عطا هستند. آدمهایی ساده و فارغ از هزار توهان پیچیده فلسفی، ابی و قهوه‌خانه‌ای که همه زندگی اوست. نقره، ظاهراً آدم زیر و زرنکی است، اما از دورن پوسیده است و رنج تنهایی خود را یدک می‌کشد. اگر میرزاجان با او باشد، بساط تریاکی و بعد هم فراموشی، مشخص نمی‌شود چرا نقره برای دخترش پاندازی می‌کند و تا این حد حاضر می‌شود خود را زار و ذلیل کند. شقی، خودش را در پس در اختیار قمار و شراب و قهوه‌خانه قرار داده است و در حسرت ارتباط با دختر نقره می‌سوزد و با اینکه ظاهراً دختر نقره پولکی است، مشخص نمی‌شود چرا شقی نمی‌تواند یا او ارتباط برقرار کند.

شقی: الان به سر بنده که با نقره می‌پلکمی؟ درست؟

میرزا جان: ...

شقی: همه جام شما رو جفتی می‌بینم

میرزا جان: ...

شقی: لابد دخترشم دیده‌ی؟

میرزا جان: خب؟ حالا منظور؟

شقی: هیچی! نم به نظر دیدمش

ابی: اقدسو می‌گی؟

شقی: ربطه لاسب ... میش!

میرزا جان: اما به هر کسی هم رکاب نمی‌ده

شقی: آره خب! اول همه باس دم سبیل بابا همه رو چرب کرد.

میرزا جان: به چیزی تو خرخرهت مونده داره خفت می‌کنه شقی، درس می‌گم؟

شقی: واسه این جور حقه‌بازیا بخت لازمه میرزا، اما بخت مارو انگار یکی بسته... اونوقت، تو باشی به ما نمی‌رسه.

(صفحات ۵۰ و ۵۱ متن)

در «مرگ در پاییز» رادی، دنیای آدمهای سرخورده را تصویر می‌کند، آدمهایی که به نوعی دچار اضطراب زندگی هستند. در واقع رادی دنیای ترس‌آلود و وهم‌انگیز و سیاه این آدمها را ارائه می‌دهد. آدمهایی که برتریشان مشدی و گل خانم هستند. زوج ساده‌ای که از نسل گذشته هستند و پاک و بی‌آلایش زندگی کرده‌اند. رادی در تصویر زندگی ایندو، به همان صورتی که هستند، بسیار تلاش کرده است، مخصوصاً در نمایشنامه سوم، مرگ مشدی بسیار زیبا تصویر شده است. بجز این دو بقیه هر کدام به نوعی دچار مشکلات روزمره زندگی هستند، دچار تار عنکبوت ذهن و فلسفه غلط زندگی.

ساده‌نویسی در دیالوگها در این نمایشنامه نسبت به دیگر کارهای رادی جلب توجه می‌کند. حتی می‌توان در لحظاتی دریدگی در جملات و الفاظ رکیک این متن را از صیادان بیشتر دید. مرگ در پاییز، از حال و هوای خاصی در میان دیگر نمایشنامه‌های نویسنده، بالاخص آنهایی که در مورد روستائیان و مردم شمال است، برخوردار است. آرامش خاصی که در تمامی لحظات متن جاری است ولی در پی آن، مشکلات و معضلات زندگی آدمها خیلی ساده و بی‌رنج و لعاب نمود پیدا می‌کند.

اشخاص: علیقلی خان، گیلان تاج، فروغ الزمان، فخری اعظم، مهرانگیز، نورالدین، داوود، جمشید، تجدد، طوطی، طاهر.

#### خلاصه نمایشنامه:

«آقای گیل» از ملاکین سابق، سهامدار چند کارخانه و از سرمایه‌دارانی است که در نیاوران به اتفاق زن و چند فرزندش زندگی می‌کند. علیقلی خان گیل، دچار بیماری شده و حال نامساعدی دارد. دخترش «فخری اعظم» و همسر او «تجدد» که هر دو جراح پلاستیک هستند به بالین او می‌آیند. معایناتی توسط همکاران آنها انجام می‌گیرد و قرار می‌شود علیقلی خان مورد عمل جراحی قرار گیرد. «گیلان تاج» زن علیقلی خان دچار بیماری روانی شده است. دختر علیقلی خان «مهرانگیز» آدم خیال‌پردازی است که ورد زبانش شعرهای فروغ فرحزاد است و دنبال خرید وسایل مختلف. «فروغ الزمان» دختر دیگر گیل، استاد روانشناسی است و پسرهای گیل، «نورالدین» و «داوود» و «جمشید»، هر سه مجردند. نورالدین بازرگان، داوود بیکار و الزات و قمارباز و عاشق شکار و جمشید، دکترای فلسفه دارد. «طوطی» دختر هیجده ساله روستایی که کلفت خانه است و برادرش طاهر که لال است و نوکر خانه.

بیماری گیل شدیدتر می‌شود، او مبتلا به سرطان است، اما به روی خود نمی‌آورد و می‌خواهد روی پا بایستد و هر کدام از افراد خانواده به او پیشنهاد می‌دهند. داوود معتقد است که اگر پدر یک خرگوش باکره سفید (منظورش طوطی است) بخورد، سالم می‌شود. تجدد و فخری اعظم برای پدر پیش‌بینی عمل جراحی می‌کنند و فروغ الزمان رازدار پدر است و کسی است که سعی می‌کند همه را زیر نظر داشته باشد. در لحظه‌ای که قرار است طوطی را پیش گیل بفرستند، حال او بد می‌شود و به بیمارستان منتقل می‌شود. وصیت‌نامه آقای گیل توسط فروغ الزمان خوانده می‌شود، جمشید و داوود از ارث و میراث محروم شده‌اند. داوود به طوطی تجاوز می‌کند و بعد جلوی استخر خانه خودش را می‌کشد.

\* \* \*

اضمحلال سیستم پروروازی دستمایه نمایشنامه است. آدمهایی که به هر حال عصرشان سرآمده است. درگیری‌ها، جدل‌ها و بحث‌های موجود بین اعضای خانواده و دیوانگی مادر، مجموعه حوادث نمایشنامه را تشکیل می‌دهد.

«رادی» به خوبی دلمشغولی‌ها و بیم و امیدهای این آدمها را می‌شناسد. نقاط قوت و ضعف آنها را خوب بررسی می‌کند و در مجموع در لبخند باشکوه آقای گیل، کارنامه درخشانی از این آدمها ارائه می‌دهد.

دیالوگها دقیق و منظم از زبان آدمها جاری می‌شوند، هر شخصیتی به تناسب بیش و گنجینه و اندوخته ذهنی‌اش حرف می‌زند و حول و حوش حرفه و تخصص خود عمل می‌کند. دیالوگها در اکثر موارد به شرح و تفسیر حوادث گذشته می‌پردازند و در عین حال روند قصه را به پیش می‌برند، آنچنان‌که خواننده احساس نمی‌کند در جایی دیالوگها بی‌دلیل و اضافه است.

رادی دنیای آدمهای نمایش را به وضوح ترسیم می‌کند و جای خالی و گنگ و مبهمی را در متن باقی نمی‌گذارد. ذقت و وسواسی که در ترسیم این اشخاص وجود دارد، شاید در کمتر جایی بتوان پیدا کرد.

از «لبخند باشکوه گیل» به بعد است که رادی وارد مرحله دیگری از نمایشنامه نویسی می‌شود، مرحله‌ای که «هاملت با سالاد فصل»، «منجی در صبح نناک»، «پلکان» و «آهسته با گل سرخ» را خلق می‌کند، نمایشنامه‌هایی که حالا دیگر آنقدرها محدود به جغرافیای شمال و آدمهای این خطه نیستند.

#### نمایشنامه: در مه بخوان

نویسنده: اکبر رادی

تاریخ نگارش: ۱۳۵۳ تهران

چاپ اول: ۱۳۵۴

چاپ دوم: ۱۳۵۶

ناشر: زمان

تعداد صفحات: ۱۳۸

قیمت: ۱۴۰ ریال

#### نمایشنامه در دو پرده

چهره‌ها: ناصر خماسی، هوشنگ اسفندیاری، محمدعلی هیکل، لوتی چوپان‌زاده، احمد خنده، احمد گوشتینی، خانا بابا افتاده، فرجام، انسیه، مشدی منوج

#### خلاصه نمایشنامه:

در یکی از روستاهای گیلان، دژ یک عمارت آریایی، معلم‌هایی که در روستا تدریس می‌کنند زندگی خود را می‌گذرانند. «خان بابا» سرایدار آنهاست و «انسیه» و «مشدی منوج»



#### نمایشنامه: لبخند باشکوه آقای گیل

نویسنده: اکبر رادی

تاریخ نگارش: ۵۲ - ۱۳۵۰

چاپ اول: ۱۳۵۲

چاپ دوم: ۱۳۵۷

ناشر: زمان

تعداد صفحات: ۱۶۵

قیمت: ۱۸۰ ریال



**نمایشنامه: منجی در صبح نمناک**  
 نویسنده: اکبر رازی  
 تاریخ نگارش: ۵۹-۱۳۵۸  
 چاپ اول: ۱۳۶۵  
 تیراژ: ۳۳۰۰  
 تعداد صفحات: ۲۴۳  
 قیمت: ۵۷۵ ریال

**نمایشنامه در سه تابلو**  
 نقشها: محمود شایگان، کایون شایگان، پرویز طلایی، مینو طلایی، استینا مجد، حسین حشمتی، جعفر قوائلو، بیژن فلسفی، ابوالحسن زنگنه، علی گوهری، توپا، سه مرد.

**خلاصه نمایشنامه**

«محمود شایگان» در آستانه بیستمین سال ورود به دنیای نمایشنامه نویسی و چاپ بیستمین کتاب خود قرار دارد. «استینا» و «حشمتی» از طرف روزنامه «آرمان» برای مصاحبه با او آمده‌اند. بعد از مصاحبه آنها، «قوائلو» مدیر ماهنامه «طلوع»، «فلسفی» منتقد هنری ماهنامه و «زنگنه» مدیر انتشارات «اوج» وارد می‌شوند و از اینکه شایگان بدون مشورت با آنها با مجله رقیب مصاحبه کرده است رنجورند. در بخشهای آنها، زدوبندهای انتشاراتی مطرح می‌شود. «طلایی» که به تازگی مدیرکل اداره نگارش شده است، به جمع آنها اضافه شده و این خبر خوش را به دوستانش می‌دهد. وعده عیش و نوش آنها با ورود «گوهری» کارگردان جوان که یکی از آثار جدید شایگان را کار کرده است، پایان می‌گیرد. استینا روز بعد صفحات تایپ شده مصاحبه را نزد شایگان می‌آورد. و در مورد سانسور شدن بعضی از گفته‌ها برای شایگان توضیح می‌دهد. شایگان مصاحبه را می‌گیرد تا خودش پی‌گیری کند. حشمتی نیز نمایشنامه‌ای را برای مطالعه به شایگان می‌دهد. شایگان و طلایی در مورد قضیه سانسور مصاحبه حرف می‌زنند و علیرغم نظرات شایگان، طلایی مخالفت خود را اعلام می‌کند، قوائلو پیشنهاد چاپ مصاحبه را در طلوع می‌دهد که شایگان نمی‌پذیرد. استینا بارها برای دریافت مصاحبه مراجعه می‌کند ولی شایگان به دلایل متعدد از دادن مصاحبه خودداری می‌کند. محدودیت‌هایی برای چاپ کتاب شایگان بوجود می‌آید و طلایی پیشنهاد اصلاحات می‌دهد که شایگان نمی‌پذیرد. شایگان صد هزار تومان پول از «زنگنه» ناشر کتاب گرفته است که آن را به «کایون» همسرش داده است. مسئله چاپ کتاب بهم می‌خورد و شایگان باید پول را پس بدهد. اما کایون آن را خرج کرده است. به تدریج کایون و شایگان دچار مشکل می‌شوند. شبی که قرار است شایگان به دیدن تئاتر حشمتی برود با کایون درگیر می‌شود و از رفتن به تئاتر منصرف می‌شوند. صبح روز بعد حشمتی عصبانی به نزد شایگاه آمده و در یک بحث و جدل شایگان را نویسنده‌ای غیرمردمی قلمداد می‌کند. ناشرها دور شایگان را خط می‌کشند و او با یکوت می‌کنند و در مقابل حشمتی مطرح می‌شود. درگیری بین طلایی و شایگان بیشتر می‌شود و طلایی جلوی اجرا و چاپ کارهای شایگان را می‌گیرد. شایگان با همکاری استینا شروع به تایپ و تکثیر نمایشنامه‌اش می‌کند، کایون با طلایی ارتباط برقرار می‌کند و طرح شایگان را برای او تعریف می‌کند.

مأموران ساواک شبانه به خانه شایگان می‌ریزند و وسایل او را می‌برند. شایگان به کایون پیشنهاد می‌کند که به فرانسه، نزد پسرشان برود. کایون خانه را می‌فروشد و به شایگان هم می‌گوید که همراهش برود و حتی از طلایی موافقت می‌گیرد تا بورس تحصیلی برای شایگان آماده کند، شایگان قبول نمی‌کند. استینا را مأموران ساواک می‌گیرند. شایگان از طلایی می‌خواهد که مسئله خارج از کشورش را حل کند. طلایی دو مقابل از او نوشتن نمایشنامه‌اش در جهت تحکیم نظام می‌خواهد. شایگان می‌پذیرد، اما در لحظه‌ای که می‌خواهد نمایشنامه را شروع کند، شیخ حشمتی که در انفجار پل کشته شده است به ذهنش خطور می‌کند. شایگان نوشته را مجاله می‌کند و در یک صبح مه‌آلود، خود را می‌کشد.



**نمایشنامه: پلکان**  
 نویسنده: اکبر رازی  
 تاریخ نگارش: ۱۳۶۱  
 چاپ اول: ۱۳۶۸  
 ناشر: نمایش  
 تیراژ: ۳۰۰۰  
 تعداد صفحات: ۱۵۶  
 قیمت: ۵۰۰ ریال

اولین اجرا به کارگردانی هادی مرزبان در سالن اصلی تئاتر شهر - تهران - خردادماه ۱۳۶۳

دختر و پدری روستایی که با آنها در ارتباط هستند.  
 «ناصر خماسی» علاوه بر درس دادن، کمکهای دیگری نیز به روستائیان می‌کند، نویسندگی و کار در زمینه تئاتر و درس دادن به بی‌سوادها از کارهای جنبی اوست. «فرجام» روستازاده‌ای که دکتر است، با ناصر رفیق است و با هم هستند. نمایشنامه به زندگی این آدمها می‌پردازد، «هوشنگ» رئیس مدرسه، الوات و خوش‌گذران است و مثل بقیه معلمها، الواتی، عرق‌خوری و قمار و بزق و بکوب در صدر برنامه‌هایش قرار دارد. هوشنگ به انسیه دختر مشدی منوج نظر دارد و سرانجام نیز به او تجاوز می‌کند، مشدی منوج که از جریان بی‌برده است، در داخل آبدارخانه باباخان خود را خلق آویز می‌کند. موعد پنج‌ساله معلم‌ها به سر رسیده و آنها قصد رفتن دارند. در روز آخر هوشنگ با ناصر درگیر می‌شود، فرجام نیز وارد بحث می‌گردد، ناصر کتابش را تمام کرده است، یک نسخه آن را به فرجام می‌دهد، قصه‌ای با نام «آه، مشدی منوج». دیگران می‌روند و ناصر تصمیم می‌گیرد در روستا بماند.

\* \* \*

سه دنیای متفاوت، دنیای ساده و بی‌غل و غش روستائیان که در چهره انسیه و مشدی منوج موج می‌زند، دنیای شارلاتان بازی و هرزگی و حقه‌بازی آدمهای شهری که دست بر قضا در این کار همه معلم هستند، مثل هوشنگ، هیکل، خنده، گوشتینی و ... و دنیای آدمهایی چون ناصر و فرجام که سعی در پیوند روستائیان با امکانات و پیشرفت‌ها و جنبه‌های مثبت زندگی شهری دارند، چهارچوب نمایشنامه «در مه بخوان» را تشکیل می‌دهد. تمام ساختار نمایشنامه بر این سه محور می‌چرخد.  
 ناصر در حسرت مدینه فاضله‌ای که در آن دوستی و محبت حاکم باشد، مدینه فاضله‌ای که هرگز دوران عمل کردن به آن، حتی در لحظه‌ای برای ناصر به وقوع نمی‌پیوندد.

«آیا روزی می‌رسد همه دستهامان را به هم بدهیم، لبخند بزنیم و عاشقانه زندگی کنیم؟» (صفحه ۱۳۳ متن)

نهایت آرزوهای ناصر همین است، چیزی که در کتاب خود نیز نوشته است و فرجام وقتی که کتاب را باز می‌کند، همین را می‌خواند. ناصر می‌خواهد به چنین لحظه‌ای دست پیدا کند، اما آیا دیگران می‌گذارند؟ آدمهای حریمی که زندگی‌شان در می و شراب و بزم و خورد و خوراک، خلاصه می‌شود. بعضی‌هایشان عقده فرهنگ رفتن دارند و بعضی دیگر به مرض روحی مبتلایند.

**نمایشنامه: هاملت با سالاد فصل**

نویسنده: اکبر رازی  
 تاریخ نگارش: ۱۳۵۶  
 چاپ اول: ۱۳۵۷  
 ناشر: زمان  
 تعداد صفحات: ۱۳۸  
 قیمت: ۱۷۵ ریال

**نمایشنامه در دو صحنه**

چهره‌ها: جگرگوشه، دماغ، ابوالپشم، عالیجناب، پری بلنده، دکتر موش، پدر بزرگ.

**خلاصه نمایشنامه:**

«جگرگوشه، یکی از دخترهای «ابوالپشم‌خان» به مدت هفت سال با «دماغ» به ماه غسل و گردش دور دنیا رفته است. بعد از بازگشت قرار است حجه عروسی آنها برپا شود و دماغ به بزرگان خاندان و پدر بزرگ معرفی شود. ابوالپشم، پدر جگرگوشه، «دکتر موش» برادر جگرگوشه، «عالیجناب» عموی جگرگوشه و «پری بلنده» خواهر جگرگوشه، هر کدام با دماغ آشنا می‌شوند و هدیه‌ای به او می‌دهند و همه منتظر ورود «پدر بزرگ» می‌شوند. دماغ در برخورد با خانواده ابوالپشم‌خان دچار مشکلاتی می‌شود، کاسه قدیمی و عتیقه از دستش می‌افتد و می‌شکند. انگشتر عالیجناب را به پری بلنده می‌دهد و کتاب امیراسلان پری را می‌گیرد که به دکتر موش بدهد، دکتر موش کتاب را کنار پنجره می‌گذارد و موش‌ها ظاهراً آن را جویده و از بین می‌برند. قرار می‌شود دماغ محاکمه شود. طباب‌دار آماده می‌شود و رأی دادگاه در حضور پدر بزرگ صادر می‌شود.

\* \* \*

هجویه «هاملت با سالاد فصل» بیان درون فاسد و پوسیده و در عین حال مضحک و بی‌اندازه و قبیح یک خانواده سرمایه‌دار است. خانواده‌ای که آدمهایی چون «دماغ» تحصیل کرده، فلسفه خوانده را در حد همان دماغ می‌بینند و نه بیشتر. سنتهای پوسیده درباری و دبدبه و کیکبهای که این آدمها دارند، انسان را به یاد وامانده‌ها و آخرین آدمهای دودمان قاجار می‌اندازد، هرچند که آدمهای این نمایشنامه خیلی امروزی‌اند و به نوعی یک مشت آدم گردن‌کلفت و پولدار دنیای معاصرند. در ماندگی و زبونی «دماغ» در تمامی لحظات نمایشنامه بسیار جذاب و متین توسط نویسنده اعمال شده است، اما در عین حال همین در ماندگی به نوعی در مخاطب نهایت انزجار از آدمهای مقابل او را به وجود می‌آورند.





### نمایشنامه: آهسته با گل سرخ

نویسنده: اکبر رادی

تاریخ نگارش: ۱۳۶۵

چاپ اول: ۱۳۶۸

ناشر: نمایش

تیراژ: ۳۰۰۰

تعداد صفحات: ۱۴۸

قیمت: ۵۰۰ ریال

اولین اجرا به کارگردانی هادی مرزبان در سالن اصلی تئاتر شهر تهران در خرداد ماه ۱۳۶۷

### نمایشنامه در چهار تابلو

نقشها: عبدالحسین دیلمی - شمس الملوک - سینا - سیامک - ساناز - جلال.

### خلاصه نمایشنامه:

«عبدالحسین خان دیلمی» تاجر بزرگ جای بازنش «شمس الملوک» و دو پسرش «سینا» و «سیامک» در تهران زندگی می‌کنند. پسر دیگر عبدالحسین خان «ساناز» در آلمان نمایندگی جای پدر را دارد. «ساناز» دختر خواهر شمس الملوک با خانواده‌های عبدالحسین خان رفت و آمد دارد و قرار است با «سینا» ازدواج کند. از طرفی «جلال» برادرزاده عبدالحسین خان در دانشگاه قبول شده و به تهران آمده است و قرار شده تا وقتی که خوابگاه نگرفته نزد عمویش بماند.

با آغاز تظاهرات و درگیری‌های سال ۱۳۵۷، مدارس و دانشگاه‌ها تعطیل می‌شود. قرار می‌شود سینا و ساناز عروسی کنند و به اتریش بروند تا سینا نماینده بخش چای در آنجا باشد. با ورود جلال و تأییراتی که او بر روی سیامک و ساناز می‌گذارد، بین سینا و ساناز کدورت‌هایی ایجاد می‌شود. سینا سعی دارد جلال را آزار دهد و به تدریج با یاری شمس الملوک آنها جلال را از چشم عمر می‌اندازند تا جایی که او را به انباری می‌فرستند. در یکی از روزها عبدالحسین خان به انباری می‌رود با یک مجروح روبرو می‌شود و با جلال دعوا می‌کند. جشن خداحافظی برای ساناز و سینا می‌گیرند، ساناز در یک شب که حکومت نظامی است و قرار است به خانه سینا بیاید، دیر می‌کند، همه نگران او هستند، سینا حاضر نیست دنبال او برود. جلال فداکاری می‌کند و بعد از مدتی با ساناز برمی‌گردد، جلال خود را سپر بلا کرده است تا تیر به ساناز نخورد. جلال می‌میرد و همه در میان بهت و تپاوری به او نگاه می‌کنند.

\* \* \*

رادی در «آهسته با گل سرخ» تصویری از یک خانواده سرمایه‌دار در بحبوحه انقلاب ترسیم می‌کند، آدمهایی که خیلی حقیقی و واقعی‌اند، خانواده‌ای که سستی است، مادر و پدر نماز می‌خوانند و مادر چادر به سر می‌کند، این ظاهر قضیه است، اما در درون این خانواده تضادهای اساسی حاکم است. به نظر میرسد نویسنده جلال را به عنوان سمبلی از انقلاب در درون خانواده قرار داده است. با ورود جلال است که رنگ و بوی انقلاب دیده می‌شود. تأثیر جلال روی تک‌تک آدمها، بالاخص سیامک و ساناز دیده می‌شود و سینا که از لحظه‌ای که با جلال مواجه می‌شود، همواره احساس خطر می‌کند. رادی درباره نمایشنامه خود می‌نویسد:

«در این نمایشنامه جلال و سینا دو چهره پشت و رواز جوانی من هستند که من آنها را پیش پای انقلاب برابر هم رها کرده‌ام، و در یک نیشترکنشی سراسری به یک حکمت عملی رسیده‌ام که تم آن «انتخاب» است. و اصلاً جو انقلاب (و نه خود انقلاب) را به همین منظور زمینه قرار داده‌ام... دنیای «آهسته با گل سرخ» دنیای خصوصی من است، جهان‌بینی آن جهان‌بینی من است.

اما کافیتست که ما حال و هوای حاکم بر قصه و نه به قول نویسنده «صدای انقلاب به عنوان افکت‌های جانبی» را از متن حذف کنیم، آنوقت دیگر بحث هابیل و قابیل و دو چهره از یک انسان مفهوم پیدا نمی‌کند. آدمهای نمایشنامه همه متعلق به یک تاریخ خاص سیاسی، اجتماعی دوره‌ای هستند که دقیقاً باید دوران بلوغ و پختگی انقلاب قلمداد گردد. جلال بدون پشتوانه انقلاب مفهوم ندارد و در اثر همین نفس انقلاب و خود اقمی انقلاب است که قصه شکل می‌گیرد، شبهای حکومت نظامی، «ساندافکت» نیست، یک واقعیت ملموس است. برخورد سینا و جلال، منهای وجه اخلاقی آن، بیشتر در حول و حوش و محور انقلاب است که معنی می‌دهد. و از همه مهمتر، حضور جلال در خانواده دیلمی، اگر غیر از حضور نفس انقلاب باشد، مشکل ایجاد می‌کند.

من فکر می‌کنم، برخلاف نظر نویسنده، در ارتباط با «آهسته با گل سرخ» که آن را جدا از خود نفس انقلاب مطرح می‌کند، نمایشنامه وابستگی عمیقی به شرایط سیاسی روز دارد. نمایشنامه به هر حال در مجموع از ساختار خوبی برخوردار است. جدا از اشکالاتی که به دو شخصیت متضاد نمایشنامه، جلال و سینا وارد است، و آنهم غلوآمیز بودن خیانت سینا و به نوعی باید گفت - حماقت - جلال، سایر شخصیت‌ها خیلی خوب پرداخت شده‌اند. در میان نمایشنامه‌های چاپ شده «رادی»، «روزنه آبی»، چاپ شده در سال ۱۳۴۱ توسط نشر اندیشه برای یار دوم توسط انتشارات پن با تجدید نظر نویسنده در سال ۱۳۵۶ نیز منتشر شده است.

### نمایشنامه در پنج پرده

نقشها: مشدی آقا، آقاگل، کلبه دایی، بلبل، عنایت، سید، کاسعلی، حاج عمو، میرحسین، بمانی، اسکندر، موسیر، پخدوز، علیوف، حاجی نور، حسن جوت، الیاس، بالاجه، دو پاسبان، سلیمان، ماشاءالله، سعید، یحیی، محترم.

### خلاصه نمایشنامه:

گاو «گل آقا» که تنها منبع درآمدش در زندگی است توسط «بلبل» دزدیده شده است. در قهوه‌خانه «مشدی آقا»، «کلبه دایی»، «بلبل»، «عنایت» و «کاسعلی» و «سید» درباره همین موضوع دزدیده شدن گاو صحبت می‌کنند. بلبل دکه جگرکی دارد و قول داده است «بمانی» خواهر شاگردش «مسیر حسین» را بگیرد، اما در مقابل «خان عمو» اقرار می‌کند که حاضر است دختر او را بگیرد. بمانی عصبانی می‌شود و خود را در رودخانه عرق می‌کند، بلبل راهی شهر می‌شود و تعمیرگاه دوچرخه‌سازی راه می‌اندازد، «اسکندر» شاگرد بلبل بواسطه بیماری زنش نیاز به پول دارد، اما بلبل حاضر نیست کار او را راه بیندازد، در معامله با موسیر، وضع او در شهر روزبروز بهتر می‌شود. زن اسکندر از دست می‌رود و تازه بلبل به فکر دادن پول به اوست. بلبل بعد از مدتها صاحب معاملات ملکی می‌شود. طرحها و پروژه‌های بزرگی را کترات می‌کند. در مجموعه او، «سلیمان» پیرمردی که چند بچه قد و نیم‌قد دارد، به بلبل درباره دستمزد ناچیزش اعتراف می‌کند. بلبل او را در ستراج زندانی می‌کند، کارگران اعتصاب می‌کنند، بلبل از سرهنگ کمک می‌گیرد و بلبل کارگران را به بهانه خرابکاری آزار می‌دهد و سرانجام سلیمان می‌میرد. بلبل به تهران آمده است، او یکی از گردن کلفت‌های اقتصادی شده است، خانه‌ای ویلایی دارد و سعید پسرش از خارج از کشور برای عیادت او آمده. بلبل و زنش «محترم» قصد دارند برای سعید زن بگیرند تا در ایران بماند. از طرفی درگیری‌ها و تظاهرات به تدریج در سالهای ۱۳۵۷ دارد شکل می‌گیرد. بلبل در نهایت سخته قلبی می‌کند و می‌میرد در حالیکه «یحیی» نوکر او، با کارد آماده کشتن بلبل است.

\* \* \*

«پلکان» در ردیف یکی از آثار برجسته بعد از انقلاب اسلامی، از «اکبر رادی» است. نویسنده در این نوشته خود، بان «آهسته با گل سرخ» از انقلاب اسلامی به گونه‌ای حاشیه‌ای در اثرش سود جسته و اگر در «آهسته با گل سرخ» شخصیت محوری او یکی از افرادی است که به نوعی با انقلاب همراه و همگام است، اما در پلکان، قصه زندگی آدمی به تصویر کشیده می‌شود که یک شارلاتان تمام عیار است و در واقع پیروزی و یا آهنگ انقلاب، مساوی است با مرگ او.

نمایشنامه درباره زندگی کسی است به نام بلبل، کسی که پله‌ها را یکی یکی از ولگردی در روستاهای شمال تا سرمایه‌داری در تهران و صاحب چند شرکت و کارخانه بودن، طی کرده است.

جگرکی در روستاهای شمال - تعمیر دوچرخه در شهر، بنگاه معاملات ملکی و سازفروش بودن، و سرانجام یک گردن کلفت سرمایه‌دار، اینها مراحل است که بلبل در طول چند دهه زندگی طی می‌کند. او برای بالا آمدن از هر پله یک قربانی می‌گیرد. قربانیانی که سمبل هستند، سمبل تمامی نسلهایی که فدا می‌شوند تا عده‌ای از پرخوری بترکند، فدا می‌شوند تا عده‌ای در ویلاهای خود مهمانی‌های آنچنانی بدهند.

نویسنده با توانایی بسیار در گفتار، کردار و سلوک بلبل، در تمامی تحولات زندگی، مرحله به مرحله حرکت کرده است. بلبل در روستا یک لپن تمام عیار است، کسی که مادرش رخت دیگران را می‌شوید تا خرج زندگی بلبل را درآورد. بلبل در اولین مرحله، گاو و گوساله آقاگل را می‌دزدد و خانواده او را به خاک سیاه می‌نشانند. اولین قربانی او در این مرحله «بمانی» است. بمانی که در انتظار روزهای خوب آیتند و ازدواج با بلبل روزشماری می‌کرده است. بمانی با فقر مطلق و برادری که هیچ ندارد، به امید بلبل می‌ماند و وقتی بلبل تصمیم می‌گیرد با محترم، دختر عموخان ازدواج کند، بمانی خود را در دریا غرق می‌کند. بلبل یک فرصت طلب حقه‌باز تمام عیار است، چون دختر عموخان زشت است و کسی حاضر نیست با او ازدواج کند و از طرفی سند یک خانه در جهاز دختر است، بلبل او را روی هوا می‌زند تا به شهر برود.

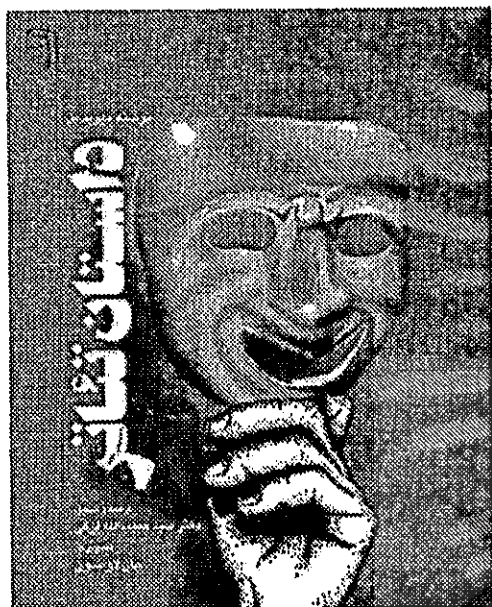
قربانی بعدی، اسکندر، شاگرد بلبل است. در واقع زن اوست که قربانی می‌شود، زن بیمار اسکندر. قربانی بعدی، پیرمردی به نام سلیمان که در شرکت بلبل کار می‌کند. بلبل او را در سرمای سوزان در ستراج زندانی می‌کند تا بیخ بزند.

بلبل در مسیر قبضه کردن قدرت و پول درآوردن، به پیش می‌رود تا سرانجام در مقابل یحیی، تبلور همه ظلم‌هایی که بلبل کرده است به زانو درمی‌آید. یحیی می‌تواند برادر بمانی باشد، شاگرد بلبل. می‌تواند اسکندر شوهر زنی باشد که شاگرد بلبل بود و بخاطر پانصد تومان از بین رفت. می‌تواند «حسن جوت» پسر سلیمان باشد که در ستراج بیخ زد، و ... یحیی تمامی عقده‌های فروخورده در این نسل است. در «پلکان» نویسنده به شناخت عمیقی از اجتماع سالهای قبل از انقلاب اسلامی و رشد و نمو آدمهایی چون بلبل، دست پیدا می‌کند. با زبردستی بلبل‌ها تعریف می‌شوند و رشد سرطانی آنها به تصویر کشیده می‌شود.

پلکان از ساختاری منسجم، شخصیت‌پردازی مناسب و طراحی و چهارچوبی قرص و محکم و دیالوگهای روان، سود می‌برد.

## دعوت از ناشران محترم

ناشران علاقمند به معرفی آثار منتشره خود، می‌توانند دو نسخه از کتابهای جدید خود را به آدرس نشریه سینماتئاتر ارسال نمایند تا در اولین فرصت نسبت به معرفی آثارشان اقدام شود.



## داستان کتاب

■ ترجمه و تحقیق دکتر سید حبیب‌الله لژی

«داستان تئاتر» عنوان جدیدترین کتابی است که دکتر «سید حبیب‌الله لژی» آن را ترجمه کرده است. داستان تئاتر در هفت فصل نوشته شده است و عناوین آن عبارتند از: تئاتر باستانی یونان و روم، نمایشها و بازیگران در قرون وسطی، شکسپیر و کلوب، تئاترهای خانگی، کمدی دل آرته، تئاتر جدید و تئاتر تلویزیونی. در مؤخره کتاب، فصلی به تئاتر ایران اختصاص پیدا کرده و در آن تعزیه، نقالی، پرده‌خوانی، تخته‌حوضی، خیمه‌شب بازی و شکلهای دیگر نمایش‌های کشورمان توضیح داده شده است. داستان تئاتر با تصویرهای زیبا و شکیلی از «جان لوسون» آراسته شده است و زبان نوشتاری آن بیشتر برای نوجوانان مناسب به نظر می‌رسد. در مقدمه این کتاب آمده است: «از دو هزار سال پیش تاکنون، تئاتر در انواع گوناگون، برای سرگرم کردن و آگاهی دادن به مردم به وجود آمده است. بی‌شک، تئاتر نقش مهمی در فرهنگ مردم داشته و خود نیز داستانی جالب و خواندنی دارد. این کتاب شما را با سرگذشت تئاتر آشنا می‌کند و شما درباره تئاتر در یونان باستان، روم، قرون وسطی، دوره الیزابت، تئاتر مدرن، پاندرسیم و ... اطلاعاتی به دست خواهید آورد.» کتاب «داستان تئاتر» به همت «نشر طرح و اجرای کتاب با تیراژ ۵۰۰۰ جلد و به قیمت ۳۰۰ تومان و در ۸۸ صفحه در بازار کتاب موجود است.

«اکبر رادی» با حضور فعال و پرنرزی خود در عرصه نمایشنامه‌نویسی، یکی از معدود نمایشنامه‌نویسان این دیار است که هرگز دست از نوشتن برنداشته است، اگرچه دیگران به دلایلی به سینما کشیده شدند، و اگر چه خیلی‌ها عطای نمایشنامه‌نویسی را به نقاشی بخشیدند، اما حضور رادی در این عرصه، بیش از سه دهه دوام دارد و او را به عنوان یکی از وفادارترین نویسندگان تئاتر کشور می‌شناسیم. امید اینکه این سنگر را هرگز خالی نکند.

### نمایشنامه ارثیه ایرانی

نویسنده: اکبر رادی

تاریخ نگارش: ۱۳۳۶

چاپ اول: ۱۳۴۷

ناشر: امیرکبیر

تعداد صفحات: ۱۲۲

قیمت: ۸۰ ریال

### نمایشنامه در چهار پرده

افراد: جلیل، موسی، آقابالا، قیصر، انیس، شکوه، گلزار، عظیم، مهدی، پاکزاد.

### خلاصه نمایشنامه

«موسی» ظاهراً روحانی است و محضری دارد که کار ازدواج و طلاق انجام می‌دهد. او خانه‌ای دارد با چند مستاجر که بخشی از امورات زندگی را از آنجا تأمین می‌کند. «عظیم»، «جلیل»، «انیس» و «شکوه»، اعضای خانواده‌اش هستند. «آقابالا» یکی از مستاجران موسی است که هشت هزار تومان پول به موسی قرض داده و حالا با بهانه‌های مختلف پولش را طلب می‌کند. عظیم، پسر موسی یک چشمش را از دست داده و با کار کردن او بخش دیگر زندگی خانواده می‌چرخد. جلیل، پسر دیگر وی دانشجویست و به فکر الواتی و خوش‌گذرانی و شکوه، دختر موسی دنبال ساز و آوازست. عظیم دیگر نمی‌تواند شرایط موجود را تحمل کند و تصمیم دارد سروسامانی به خود بدهد. موسی زن دوم گرفته است و همین مسأله باعث می‌شود تا پسرش جلیل با او درگیر شود. برای عظیم دختر آقابالا را خواستگاری می‌کند ولی او جواب رد می‌دهد. از طرفی یک مرد قوزی به خواستگاری شکوه می‌آید، عظیم و مادرش انیس با این وصلت موافق هستند ولی شکوه نمی‌پذیرد. عظیم تصمیم می‌گیرد خانه را بفروشد و مادرش و شکوه را به خانه‌ای دیگر که دارند ببرد. پدر مخالفت می‌کند، چرا که زن دومش را در آنجا گذاشته و بقیه اثاقها را نیز اجاره داده است. در یکی از روزها، «قیصر» زن آقابالا به طبقه پایین می‌رود، در آنجا، جلیل و برادرش عظیم جروبخت می‌کنند. جلیل از خانه بیرون می‌رود و قیصر با عظیم به صندوق خانه رفته و همبستر می‌شوند. از آن به بعد همه چیز دوباره روال عادی خود را طی می‌کند، عظیم از فروش خانه منصرف می‌شود. شکوه با نام مستعار، تبدیل به خواننده شده است و دیگران نیز مثل سابق به زندگی ادامه می‌دهند.

\* \* \*

جلیل در قالب یک روایتگر در شروع نمایشنامه توضیحاتی می‌دهد درباره فضای نمایش و شخصیتها که در واقع با حذف آن هم مشکلی در روند نمایش ایجاد نمی‌شود. همانطور که در پایان کار نیز همین توضیحات را تکرار می‌کند، هرچند که قسمت پایانی به نظر می‌رسد موجزتر و موثرتر باشد. شخصیت‌هایی که در نمایشنامه وجود دارند، آدمهایی هستند از طبقه متوسط جامعه و درگیری‌های آنها در حیطه زندگی خودشان محدود است، بدون اینکه نیرویی خارج از آنها بر سرشان فشار وارد کند. انیس، مادری است با خصوصیات همه مادران ایرانی، صبور، مهربان و در عین حال مظلوم و دردمشده، حتی شوهرش با دختر جوانی ازدواج کرده و او چیزی نمی‌گوید و مظلومانه به زندگی ادامه می‌دهد.

جلیل آدمی است که از نظر سطح فرهنگی و پیش اختلاف دارد و این اختلاف او را به انزوا و الواتی و خوش‌گذرانی می‌کشاند. عظیم نمونه‌ای از آدمهای طبقه کارگر و زحمتکش جامعه است، در هر شرایط پایبندی او به خانواده‌اش بالاخص مادر و خواهرش محسوس است و شکوه و گلزار، دختران جوانی که حالا کم‌کم دارند به مسائل روز کشیده می‌شوند، موسیقی، قول و قرار و ... نسلی دیگر که راه تازه‌اش را آغاز کرده است.

آقابالا نمونه یک مرد بدبخت و توسری‌خور است که اسیر زنش می‌باشد و زن نیز از او سوءاستفاده می‌کند. موسی، روحانی معمولی که صاحب محضر است و به نظر می‌رسد علیرغم ظاهر ساده و مظلومانه‌ای که دارد، در پشت پرده زیرک و نانچیب هم می‌باشد. شغل آدمها در نمایشنامه آنقدر مهم نیست که حتی بتوان بر اساس شغل آنها را رودرروی هم قرار داد، با جابجایی شغلها هم چهارچوب نمایشنامه بهم نمی‌خورد، عظیم می‌تواند کارگر هم نباشد و همین خصوصیات را داشته باشد، یا جلیل که دانشجویست و همبطور موسی که یک روحانی است.

در ارثیه ایرانی با حادثه و فعل و انفعالات خاصی روبرو نمی‌شویم، مثل این می‌ماند که پرده‌ای باز شود، آدمهایی را با یک زندگی ساده و معمولی ولی در عین حال با نموده‌های درونی تک‌تک آدمها، در یک خانه، ببینیم و بعد هم پرده بسته شود، یک نگاه مستندگونه به آدمهای دهه چهل.